

آن شب بر بام مدرسه رفاه!



شهرام شهیوان

سی و چهار سال قبل، در چنین روزهایی، در یکی از خیابان‌های تهران، خیابان ایران (عین الدوله) در شرق پایتخت، حادثه‌ای روی داد که بی‌شک سرمنشأ بسیاری از وقایع این چند دهه‌ی اخیر بوده است. با این همه، اما در تمام این سال‌ها هیچ‌گاه کوششی در جهت آگاهی از این حادثه‌ی شوم انجام نشد و همه‌ی کسان، چه آنان که دستی در آتش داشتند و یا بقیه، پیرامون این حادثه‌ی سرنوشت‌آفاق، سرنوشت ایران را رقم زد. مردانی که به هر روی فرمانبر نظام بودند به ناگهان به پشت بام بردند و به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. قرار اما، این نبود، مردمی که تا دیروز به خیابان‌ها می‌آمدند سودای دیگری در سر داشتند.

خیلی از آنها، در اندیشه‌ی روزهای بهاری، زمستان ۵۷ را پشت سر گذاشته بودند و با هم در نهایت سختی‌ها مهربانی می‌کردند. حتی پیام انقلاب را این گونه دریافت کرده بودند که باید به سربازاتی که مسلح به رویارویی آنان در خیابان بودند، گلی هدیه کرد، لبخند زد چرا که آنان برادر ارتشی ما هستند.

امامشان در همان مدرسه رفته بودند، امرا و سران که نامه‌ی تسلیم امضاء کرده بودند، تازه چرا رسیدگی به اعمال مجرمان، در یک اتاق در بالاخانه‌ی مدرسه آن هم توسط کسانی چون دکتر ابراهیم یزدی باید انجام می‌گرفت؟ آیا نمی‌شد که راه قانون طی کرد و ادعای روسیاهی آنان را - اگر مستند بود، در دادگاهی روشن و شفاف به ثبوت رسانید و سپس آنان را سیاست کرد؟

چرا این اتفاق خونین باید در یک مدرسه روی می‌داد؟ چه کسی از بین اسرای جمع شده در زیرزمین مدرسه، قربانیان را انتخاب می‌کرد. این لیست توسط چه کسانی تهیه شد؟

رهبر انقلاب، یک روحانی - مرد خدا، چگونه توانست یک شبه در نقش یک فرماندهی نظامی خشن فرمان قتل بدهد؟ روی پشت بام چه خبر بود؟ چه کسانی بودند؟ فرمان آتش را چه کسی به مأموران مسلح داد. بی تردید، عاملان تیرباران نظامی نبودند! پس کی بود که یک شبه توانست اسلحه به دست بگیرد و قلب چهار انسان را نشانه رود؟

در این هنگامه، بازرگان‌ها و یزدی‌ها و صدر حاج سید جوانی‌ها کجا بودند؟ چرا کسی برای جلوگیری از این اقدام، قدمی برنداشت فقط چند خط از قول یکی دو قربانی - مثل رحیمی و خسروداد که گویا شهادتی داشتند هنگام مرگ!

چرا افرادی آن روز کسی حرفی نزد؟ ملتی که تا دیروز توی خیابان گل و شیرینی پخش می‌کردند اکنون چه ساده به تماشای مرگ نشسته بودند. حادثه‌ی آن شب، بر بام مدرسه‌ی رفاه در حقیقت پایان یک دوره از انقلاب و در عین حال آغاز یک دوره‌ی دیگر انقلاب بود. به طوری که همه رویدادهای بعد از آن بر اساس این حادثه رقم خورد. کشتارها وسعت یافت، مدرسه‌ها پیش از آن که محل آموزش باشند وسیله‌ای شدند برای رسیدن گروهی به نیات قلبی خودشان!

باورش سخت است که مردمی، یک شبه قاتل شوند حتی آن‌ها که دستار بر سر دارند؟ نمی‌شود. امکان ندارد، اما آن شب شد آن شب گویی، حوادث از پیش تعیین شده گریزی نداشت. گویی کسی و کسانی مستقیماً اختیار عمل را در دست گرفته بودند و از همه‌ی رهبران انقلاب، به عنوان وسیله‌ی اجرا استفاده می‌کردند. چرا که در همه‌ی این سال‌ها، هیچکدام توضیحی در این رابطه نداده اند گویی همه به اتفاق - توافق کرده‌اند که سکوت کنند.

آن شب بر بام

چرا، یاران نهضت آزادی، هیچگاه به تشریح رویدادهای آن شب نپرداختند؟

چرا، به قول بعضی از همکاران ما، امیرکبیر زمانه، حضرت حجت الاسلام آن روز و آیت الله بعدی رفسنجانی درباره‌ی این تغییر رویه انقلاب در آن شب سخن نگفت؟

باورتان می‌شود؟ کسانی دور هم، در اتاق نشسته‌اند، از جمله خمینی، کسی وارد می‌شود، بقیه از اتاق رانده می‌شوند. اسمی کسانی که قرار است تیرباران شوند به رویت حضرت امام شان می‌رسد - تأیید می‌شود. بقیه به اتاق باز می‌گردند. لابد سفره‌ای گشوده می‌شود مرغی و نان و ماستی. بعد چند نفر اسرا را به پشت بام می‌آورند. آرام و بی صدا، دست هایشان بسته، چشم‌ها، یکی باز و بقیه بسته و ناگهان فرمان آتش و سپس خون!

این خون، اگر هم تا دیروز توسط گروه مقابل ریخته می‌شد که مورد اعتراض بود پس چگونه اکنون معترضان به قتل خود قاتل شده‌اند و بالاخره صدای آتش.

در آن لحظه خمینی، همسرش،

فرزندانش - سایر آقایان چه حالی داشتند. یاران مصدق، وقتی این اجساد را از مقابلشان عبور می‌دادند کجا بودند؟

آیا سرمست از حکم نخست‌وزیری و وزارت - یا معترض بودند و جرأت

دم زدن نداشتند.

هرچه بود آن شب، شب سرنوشت ایران شد. ملتی که آمده بود بهار آزادی را جشن بگیرد خود به اسارت درآمد. آن شب نه آغاز، که پایان همه چیز بود.

اما می‌ماند یک سخن، اگر ذره‌ای انصاف داشته باشیم اگر عمل آنهایی که آن شب بر بام مدرسه رفاه تیرباران شدند جرم، در حد اعدام محسوب می‌شد و کسانی که در نظام فرمان برده بودند و حالا تقاص می‌شدند، طی این سال‌ها چند دهه صد یا چند هزار نفر از مسؤولان نظام جمهوری اسلامی را می‌توان با جرئتی به مراتب سنگین تر از عمل رحیمی یا خسروداد به جوخه‌ی اعدام سپرد؟ اعدام‌های آن شب، مقدمه‌ی اعدام سال و سالیان بعد بود. اعدام‌هایی که تمامی نداشت و ظاهراً تمامی هم نخواهد داشت. همه چیز، از آن شب - بر بام مدرسه‌ی رفاه - تمام شد!